

به همت روبرت سپانیا

دستاوردهای انقلاب اکتبر

کارل رادک

مترجم: ناصر بایزیدی

می دانید پنج سال گذشت. هنگامی که خبر قیام پرولتاریای پتروگراد رسید، کامیل هیوسمانس، دبیر انترناسیونال دوم، که آن زمان در استکلهم بود، جایی که کنفرانس معروف اما بدنام صلح را سازماندهی کرد - در آنجا با خنده اعلام کرد: بعد از هشت روز آنها سقوط خواهند کرد. اما روسیه شوروی قرار نبود از بین برود، جاری شد و فعالیت خود را انجام داد. دوستان آمریکایی روسیه شوروی کتابچه ی کوچکی درباره ی اخبار سقوط دولت شوروی منتشر کردند، که در دو سال اول جنگ داخلی ما در مطبوعات بورژوازی آمریکایی چاپ شدند. بر اساس این اطلاعات، دولت شوروی، حداقل ۱۰۰ بار شکست خورده است. اما روسیه شوروی در جنگ داخلی پیروز شد و ارتش سرخ را در آتش شکل داد. روسیه شوروی از شکست هایش درس گرفت و در نهایت پیروزمند از آنها سر برآورد. آقای لوید جورج که پس از کنفرانس ناموفق جنوا^۱ در

^۱گردهمایی ۳۴ کشور جهان در ۱۰ آوریل تا ۱۹ مه ۱۹۲۲ در شهر جنوا ایتالیا بود. این کنفرانس به ابتکار نخست وزیر بریتانیا لوید جورج تشکیل شده بود و هدف آن تعیین استراتژی هایی برای بازسازی اروپای مرکزی و شرقی به ویژه روسیه پس از جنگ جهانی اول و مذاکره برای برقراری رابطه بین کشورهای سرمایه داری و نظام جدید روسیه (شوروی) بود. این کنفرانس به دلیل خصومت بین فرانسه و آلمان و مخالفت شوروی با بدهی های تزاری و عدم حضور آمریکا با شکست مواجه شد، همچنین در حاشیه این کنفرانس بود که وزرای شوروی و آلمان عهدنامه راپالو را امضا کردند، که ضمن پایان دادن به هر ادعایی نسبت به یکدیگر، به عادی سازی روابط بین دو کشور انجامید.

پارلمان انگلیس، درباره ی رابطه با روسیه صحبت کرد، و به خشکی اظهار داشت که هیچ یک از سرسخت ترین مخالفان روسیه شوروی نمی تواند در جنوا پیشنهاد آغاز دوباره ی جنگ مسلحانه علیه پرولتاریای شورشی را مطرح کنند. اکنون سرسخت ترین دشمنان ما پذیرفته اند که هرگونه تلاشی برای سرنگونی ما به صورت مسلحانه تنها قدرت شوروی را تقویت خواهد کرد. پس از اینکه ما با سرنیزه به آنها جامعه شناسی یاد دادیم، مخالفان ما دلیل پیروزی های مسلحانه ی ما را درک کردند، که در عین حال دلیلی بر ناامیدی از هر نوع تلاش جدید برای سرنگونی ما به صورت مسلحانه است. آنها متوجه شده اند، که انقلاب روسیه مبارزه ی بزرگی برای رهایی دهقانان از یوغ مالکان انجام داده است. و هنگامی که در پنجمین سالگرد انقلاب اکتبر این سوال را از خود می پرسیم: که ارتش سرخ چه کرده است، قبل از هر چیزی باید به این انقلاب عظیمی که در روستاها انجام داده است تامل کنیم.

آقایان منشویک، آقایان اس [آرسوسیالیست های انقلابی] می گویند که انقلاب اکتبر، یک انقلاب بورژوازی است، زیرا امر رهایی دهقانان را به سرانجام رسانده است، کاری که می بایست بورژوازی انجام دهد. اما این ادعای آنها می تواند ما را سرشار از شادمانی کند. آنها همیشه مدعی بودند که انقلاب روسیه، انقلابی بورژوازی است و اینکه انقلاب نباید از انقلاب بورژوازی فراتر رود، اما آنها این انقلاب بورژوازی را نیز نتوانستند انجام دهند: آنها دنباله روی حزب ضدانقلاب بورژوازی - کادت ها بودند. حزب ضد انقلابی بورژوازی کادت ها از مالکان زمین حمایت می کند، و بنابراین، پرولتاریای روس را به خویشتن داری و میانه روی دعوت می کند، آنها را به ضرورت محاسبه ی محدودیت

تاریخی انقلاب موعظه می کند، آنها، در چارچوب ضد انقلاب روسی باقی مانده اند، و حتی آنها را از آن دسته وظایفی که به عقیده ی شان تاریخ به آنها دیکته کرده است، باز می دارد. شایستگی بزرگ تاریخی رهایی دهقانان، که یک واقعیت در تاریخ پیشرفت روسیه است و این مایه شرمساری نیست، بلکه باید به آن افتخار کرد، این شایستگی ویژگی بورژوازی انقلاب روسیه نیست، بلکه نشان دهنده ی این است که تنها پرولتاریا قادر به انجام وظایف حتی انقلاب بورژوازی است، زیرا بورژوازی و تمام کسانی که با آن همراه هستند، دیگر قادر به اجرا و انجام آن نیست، چون طبقه ی ضد انقلاب است. اما در این باره بعدا صحبت خواهیم کرد. اکنون باید تلاش کرد تا فهمید رهایی دهقانان در انقلاب روسیه به چه معناست.

رهایی دهقانان از یوغ مالکان، قطعه ی زمین ساده ای بدون سر بها نیست، و فقط یک واقعیت اقتصادی هم نیست، زیرا تسلط مالکان صرفا یک واقعیت ساده و صرفا اقتصادی نبود. مالک - سرمایه دار روسیه دهقانان را در سطح ورزانه نگه داشته بود. واقعیت بزرگ انقلاب روسیه این است که زمین داران در مبارزه شکست خوردند، زیرا مبارزه برای رهایی دهقانان، به رهبری خود دهقانان، نقطه عطف بزرگی را در زندگی توده های دهقانان ایجاد کرد، این روند، نقطه آغازی بر پیشرفت بیشتر روسیه بود. دهقان روسی ورزای مالک بود، نه تنها به این دلیل که بخشی از زمین وی به زمین دار تعلق داشت، بلکه می بایست خراج هنگفتی به او و به زمین داران و دولت مالک - سرمایه دار پرداخت می کرد، او ورزانه بود، زیرا تمام شرایطی که در آن زندگی می کرد، او را در دوره قرون وسطی نگه داشته بود. تا زمانی که دهقان با تکنولوژی مدرن و تمام آن چیزهایی که توسعه ی سرمایه داری به دست داده است، بیگانه، و با تمام چیزهایی که فراتر از تجربه ی زندگی روستایی قرون وسطی باشد، دشمنی ورزد، هیچ گونه توسعه ی اقتصادی در

روسیه امکان پذیر نمی شود. جنگ، روحیه دهقانان را عمیقاً جریحه دار کرد. موژیک^۲ اعزام شده به جبهه به ماشین جنگی بسیار پیچیده ای خدمت می کرد. او یاد گرفت، در برابر فشار آتش توپخانه مقاومت کند. اعصاب وی در برابر متمرکزترین و پیچیده ترین سلاح های تکنولوژی مقاومت کرد. حکومت تزار در جبهه سربازان را بهتر از دوران دهقانی تامین می کرد: می بایست نیروها را حفظ کند تا به ماشین جنگ خدمت کنند. علی رغم تمام دشواریهای باور نکردنی جنگ، و خون های فراوانی که دهقانان در جبهه های جنگ دادند، در جنگ امپریالیستی با برکت جنگ آشنا شدند. تنها زمانی که روسیه تزاری از آنان خواستار جانفشانی برای تزار و میهن شد، آن زمان روند حوادث نشان داد که زندگی اش ارزش دارد. علی رغم اینها دهقان را در بهت فرو برد، اما انسانی از او پدید نیامد. به وی اختراعات تکنولوژیکی را نشان داد و همزمان تکنولوژی که ابزاری برای نابودی مردم بود، وی را دچار آشوب ساخت. در جبهه، موژیک یاد گرفت به اندازه ی کافی نان بخورد و یاد گرفت گوشت و غیره را نیز مطالبه کند. چیزهایی که بدون آنها زندگی متمدنانه ممکن نیست، در عین حال می دید که همه ی اینها تا زمانی برایش وجود دارند که برای منافع دیگران بمیرد. جنگ وی را منقلب کرد و از او یک شهروند ساخت، همچنین او را به این مسئله واقف نکرد که تکنولوژی مدرن، در حقیقت، مسیر و شرط یک زندگی بهتر است. انقلاب به او فهماند برای زندگی بهتر مبارزه کند. انقلاب، پس از سه سال جنگ، که در آن موژیک برای منافع دیگران جان خود را از دست می داد، وی را به مبارزی برای اهداف خود بدل کرد، و تنها، انقلاب، این شوک عظیم، میلیون ها توده ی دهقانی را که برای اهداف خود می جنگیدند، توسط بخش های از شهروندان، وی را به پیش هدایت کرد.

^۲ رعیت روس

ژنرال کهنه کار تزار، الکسی پلخانف، با تلخی عمیقی از تلاش هایش برای متقاعد کردن و ماندن دهقانان در جبهه گفت. او به آنها ثابت می کرد که اگر جبهه را ترک کنند، کشور تصرف می شود، اما یکی از سربازان - دهقانان به وی پاسخ داد: "من از استان پرم^۳ هستم، آلمانی ها به چنین جای دوری نخواهند رسید." الکسی به سربازان گفت که همه در روسیه می بایست به امپریالیسم پیروز آلمان مالیات پرداخت کنند. موژیک ها از وی پرسیدند: "چقدر باید پرداخت کنیم؟" و با اطلاع یافتن از مقدار تخمینی، پاسخ دادند: "این زیاد نیست: از من اکنون به میزان بیشتری گرفته می شود." دهقان روس فقط روستای خود را می شناخت، او روسیه را نمی شناخت و روسیه با او بیگانه بود.

چند درصد از دهقانان قدیمی در پتروگراد و مسکو بودند؟ تعداد اندکی. اگر هر کسی همچون پیتر یا سیدور پیش می آمد در پتروگراد یا مسکو بمانند، تمام روستا درباره ی آن صحبت، و نسل ها با آن زندگی می کردند. انقلاب فرا رسید. [انقلاب] دهقان کالوگا^۴ را امروز به سبیری تا بایکال، فردا از طریق اوکراین به قفقاز - باکو، پس فردا به لهستان و پس از آن به شمال در آرخانگلسک جابه جا می کند. در ادبیات روسی دوران انقلاب دهقانان سیار بیشترین جایگاه را داشتند. آقایان روشنفکر که انقلاب از آنها فرصت رفتن به طبقه ی اول و دوم را گرفته بود، و آنها را به غرفه ی گرمی انداخت، با دهقانان روسی روبرو می شوند و به طرز وحشتناکی بینی هایشان را می گیرند، تا بوی اُدکلن را حس نکنند. این دهقان روسی در هنگام جابجایی "به چهار گوشه ی روسیه می رفت." روزگاری موژیک های معروفی بودند که از استان های مرکزی برای نمک به آستاراخان می رفتند، و آنها درباره ی این مناطق داستان می گفتند. اکنون دهقان فقیر روس سرزمین بزرگ پدری خویش را می پیماید، برای اولین بار این سرزمین را می بیند، که در همه جای آن همان مردم زندگی می کنند، - و موژیک اوکراینی آموخت که رنج های موژیک شمالی را

^۳ استانی که از لحاظ جغرافیایی هم در حوزه ی اروپایی روسیه و هم در حوزه شرقی آن قرار دارد.

^۴ شهری در بخش اروپایی روسیه است و در ۱۶۰ کیلومتری جنوب غربی مسکو قرار دارد.

تجربه کند، و موژیک شمالی آموخت درک کند که مسئله نفت باکو برای او مسئله ای حیاتی است.

شوگ وارد آوردن به کل روانشناسی دهقانان روسیه، اساسی ترین واقعیت انقلاب روسیه بود. کشاورزانی که در سال ۱۹۲۲ اعلام کردند، می توان دهقان را متقاعد کرد تا زمین را پیشتر از پدرانشان شخم بزنند که با خشکسالی مبارزه کنند، انقلابی بزرگ است، کشاورزان حقیقت بزرگی را بیان کردند و نقطه عطف در روانشناسی توده های دهقانان، این واقعیت است که آنها از نوگرایی نمی هراسند، آماده اند به این واقعیت بیاورند که آیا برای آنها راحت است از دنیای کهن، از واقعیتی که پدرانشان در آن می زیستند، نافرمانی کنند - این واقعیت، اساس تمام توسعه ی بیشتر روسیه است.

امر شناساندن روسیه به تمدن، در زمان پتر کبیر آغاز شد، این روند تا به امروز از چارچوب ریش زمینداران بزرگ^۵ فراتر نرفته است. تمام این فرهنگ روسیه که روشنفکران روس به آن می بالند، تمام این فرهنگ چینی^۶، موزیک چایکوفسکی، کتابخانه های مستقل، نشریات روسی، توالی و گرامافون، - تمام این فرهنگ، گلی در خز گوسفندی موژیک و دُردی در اقیانوس تاریک دهقانی است. تنها از لحظه ای که دهقان شروع به اندیشیدن کرد، از هنگامی که دهقان نه فقط درباره ی ساحران، بلکه درباره ی تراکتورها، غرش توپ ها، فرمان های شورای کمیساریای خلق آغاز به پویایی ذهنی کرد - تنها از این لحظه بود که روسیه نه به عنوان یک مفهوم جغرافیایی، بلکه به عنوان یک ملت به وجود آمد. برخی از مهاجران روسی که از "بربرهای بلشویک" به خارج از کشور گریختند، برخی اکنون با بیم و تردید شروع به بازگشت کرده اند، آنها درباره ی تاثیر شگفت آوری که اولین سربازان ارتش سرخ در ایستگاههای مرزی بر آنها نهادند، تعریف می کنند. قابل فهم است که بی شرم ها، روشنفکران حيله گر فقط واکن های ژولیده و

^۵ حامی و پشتیبان آنها طبقه ی حاکم بود.

^۶ به عنوان اصطلاح ظروف چینی به کار رفته است و بیشتر به مانند ظروف چینی منظور بعد صادراتی آن است.

درهم برهم، گل و لای و کثافت را می بینند، اما مردم با فهم بهتری، چهره ی دیگری را نسبت به آنچه در گذشته در ارتش می دیدند، مشاهده کردند. شِنل^۷ ارتش سرخ بدتر از شِنل قدیمی تزاری است، اغلب بدون پوتین است، اما جوانان دهقان، اکنون تفنگی برای دفاع از جمهوری تحت نام خارق العاده ی جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه شوروی^۸ حمل می کنند، با گاوهای خاکستری هراسیده ی ارتش تزاری متفاوت هستند. هر کسی که با جوانان دهقان در ارتباط است به این یقین دارد. افراد ارتش می توانند درباره ی این کتاب بنویسند؛ من غیر نظامی، تنها یک مورد کوچک را تعریف خواهم کرد. با ورود به پتروگراد در سالگرد مرگ اوریتسکی^۹، از رفقا درباره ی رژه ی پادگان پتروگراد در میدان رژه ی اوریتسکی مطلع شدم. برای بازدید رفتم. برای ورود به میدان، لازم بود از گاردهای ارتش سرخ عبور کنید. کارت کمیته اجرایی مرکزی روسیه^{۱۰} را به سرباز ارتش سرخ تقدیم کردم، که او با تشخیص حق من برای شرکت در رژه، به من گفت که باید دور میدان را بزنم، زیرا در این مکان او نمی توانست به کسی اجازه ی عبور دهد. من عصبانی شدم و - چیزی برای پنهان کردن وجود ندارد- شروع به دشنام دادن به این دستور مُضحک کردم، زیرا بدون هیچ نوع مانعی برای تظاهرات می توانستم از آنجا عبور کنم. سرباز سرخ جلوی مرا گرفت و با صراحت و قاطعیت اعلام کرد، که در نگهبانی نیازی به صحبت کردن نیست، دستوری به او داده شده است و او آن را اجرا می کند. رفقای نظامی که از آنجا عبور می کردند، مرا شناختند، به وی توضیح دادند که او باید مرا به عنوان یکی از اعضای کمیته اجرایی مرکزی عبور دهد، اما سرباز ارتش سرخ تسلیم

^۷ پالتوی بلند نظامی

^۸ РСФСР

^۹ مویسی سولومونوویچ اوریتسکی (۱۸۷۳-۱۹۱۸)، شخصیت سیاسی انقلابی و سیاسی روسیه، پس از انقلاب فوریه به پتروگراد برگشت و به گروه «میزرایونتسف» - میهن بین المللی - از اعضای (سازمان بین المللی سوسیال دمکرات های متحد) و به همراه آن در کنگره ی ششم که از ۲۶ ژوئیه، از ۸ اوت تا ۱۶ اوت ۱۹۱۷ بود به کمیته مرکزی حزب بلشویک پذیرفته شد، او توسط بلشویک ها به کمیسیون انتخابات مجلس موسسان تمام روسیه معرفی شد و در ماه اوت نماینده ی پتروگراد در مجلس موسسان شد، در روزهای اکتبر وی عضو مرکزی حزب انقلابی نظامی برای رهبری قیام مسلحانه و کمیته انقلابی نظامی پتروگراد بود (م)

^{۱۰} ВЦИК

نشد. با توجه به این او حق داشت، من متوجه شدم، دور میدان را طی کردم و از رفقای که نگهبانی می دادند، پرسیدم، متقاعد شدم که این به احتمال زیاد از یک هنگ کارگری است. اما رفقای مسئول برای من توضیح دادند که از یک هنگ تقریباً دهقانی است. بعد آنها را نزد نگهبانی که با او برخورد کردم، بُردم، و متقاعد شدیم، که او یک پسر دهقان است که از بدو ورودش به ارتش سرخ در پتروگراد است.

ما اغلب بسیار از ناپلئون خاکستری می ترسیم، از خودآگاهی دهقانی که پس از به دست آوردن زمین، به قیمومیت دیکتاتوری پرولتاریا نیازی نخواهد داشت. اینها همه ترس های واهی بسیار هوشمندانه ای هستند، بسیار هوشمندانه تر از زمانی که سرنیزه های آنتانت^{۱۱} ما را می ترساند. اما اگر مسئله ی حدود انقلاب روسیه توسط عناصر بسیاری اعم از روسی و بین المللی تعیین شود، یک چیز واضح است - توسعه ی سوسیالیستی، به دلیل آسیایی و قرون وسطایی بودن دهقانان زود باور حتی نسبت به توسعه ی بورژوازی بسیار ناممکن تر است. توسعه سوسیالیستی تنها بر اساس بیداری دهقانان برای یک زندگی مستقل امکان پذیر است. روسیه شوروی باید از این بیداری دهقانان، که یکی از مهمترین شرایط برای پیروزی نهایی آن است، استقبال نماید. واضح است که دهقانان پرولتاریا نیستند، و بسیار خنده دار است، هنگامی که آقایان اس. آر[سوسیالیست های انقلابی] این را می خواهند به ما مارکسیست ها بیاموزند، و اینکه کل تاریخ خود را بر اساس آش شله ای از دهقانان و پرولتاریا بنا کرده ایم. اگر پرولتاریا با اعمال خود نتواند به دهقانان ثابت کند، که برای او حکومت پرولتاریا بسیار پرمفعت تر از حکومت بورژوازی است، آنگاه پرولتاریا قدرت را حفظ نخواهد کرد. اما او تنها خواهد توانست به دهقانان فهیم و جدید ثابت کند و نمی تواند این را به دهقانان قرون وسطایی که چیزی را درک نمی کنند، و تنها می توانند برده باشند، ثابت کند. هیچ کس تاکنون برده داری را اساس سوسیالیسم ندانسته است.

^{۱۱} به متفقین در جنگ جهانی اول (فرانسه، انگلیس، روسیه، ایتالیا، ژاپن و ایالات متحده) گفته می شود که بعد از انقلاب اکتبر، شوروی را محاصره و به آن حمله ی نظامی کردند.

در طول پنج سال مبارزات پرولتاریای روسیه صدها هزار مبارز در نبردها جان باختند. اگر کارخانه های پتروگراد، مسکو، ایوانوفو- و زنسسک، خارکف، باکو می توانستند آن دسته از بهترین کارگران خود را حساب کنند، که دیگر وجود ندارند، آنگاه کتاب سوگواری پرولتاریای روسیه مجلدات بسیاری را در بر می گرفت، او بیش از فهرست های افتخاری است، که افسران پروس، سامورایی های ژاپن و دیگر نمایندگان "شمشیر اشراف" به آن افتخار می کنند. صدها کارگر شهری، که دچار قحطی بودند به روستاها گریختند. بسیاری از آنها ارتباط با طبقه ی خود را از دست دادند، و اکنون دهقانان شده اند. ده ها هزار نفر از بهترین کارگران از فضای بی روح کارگاهها به فضای بی روح دفاتر پرت شدند و دست و پنجه نرم کردن با کاغذهای متفنن، سخت تر از یک دستگاه نبود. آهنگر، تراشکار، حروفچین و خیاط در دستگاه دولتی، دستگاه اقتصادی و ارتش سرخ برای وظایف غیرمعمول و کارهای جدید به سختی کار می کنند. با شوخی و خنده تعریف می کنند، هنگام عقب نشینی ارتش ما در جبهه ی لهستان، رفیق پیتاکوف در تلگرافی تهدید کرد، که دستور تیراندازی به آرایشگرها را خواهد داد، آنگاه پرولتری، که با ماشین تحریر می نوشت، به اشتباه درباره ی تهدید به تیراندازی آرایشگرها نوشته بود، که باعث ناراحتی زیاد یکی دیگر از پرولتر - آرایشگرها، رفیق حویسین فرمانده ی بخش برست، شد. دشمنان ما به بی سوادی مدیریت کارگری ما نیشخند می زنند. ما با این مدیریت کارگری تا حد زیادی موجودیت داریم، چون درصد قابل توجهی از نیروهای ما

را تشکیل می دهند و اگر یک اداره ی قدیمی باسواد به جای آن قرار می گرفت، بدون این مدیران کارگری حتی نمی توانست یک قطار را جا به جا کند. اما آنها از کارخانه ها ناپدید شدند، توده ها در کارخانه ها باقی ماندند، بیشتر در زمان جنگ مورد اصابت قرار گرفتند... بسیاری از زنان، بسیاری از کارگران کمتر ماهر باقی ماندند. آری، پرولتاریای کارخانه ای روسیه نه تنها در فقر شدیدی قرار دارد، بلکه وضعیت پیش از زمان جنگ به نظر وی بهشت می آید، و از نظر کمی و کیفی نیز تضعیف شده است.

کسی که از موازنه ی انقلاب می نویسد و نمی خواهد درباره ی سخنان دلنشین دولتی بنویسد، اما می خواهد صادقانه درباره راههای انقلاب فکر کند، می بایست متکی به این واقعیت باشد که انقلاب، پرولتاریا را از نظر مادی و کمی تضعیف کرده است. آقایان اس.آر[سوسیالیست های انقلابی] احتمالاً درباره ی این اظهار نظر شادمان خواهند شد: "انقلاب پرولتاریای مطلوبی که پرولتاریا را تضعیف کرد. یک انقلاب پرولتری مطلوب که پس از پنج سال، با ایجاد بیلان، می بایست گفت: انقلابی که ثروتمند نیست، بلکه فقیرتر شده است، سیر نیست، بلکه گرسنه تر شده است". آری، قبلا نیکلای اول گفته بود که باید از جنگ اجتناب کرد، زیرا ارتش را مختل می کند.

پرولتاریای روسیه پنج سال به تنهایی جنگید، پنج سال بار سنگین غیرقابل تحملی را بر دوش خود حمل کرد. او بدون پوتین جنگید، و از ارزن تغذیه کرد. او ۱۰ تا ۱۲ ساعت در کارخانه های نظامی ما کار می کرد. او در روز، قانون ۸ ساعت کار روزانه را رعایت نمی کرد، بلکه قانون انقلاب را رعایت می کرد - از جمهوری شوروی تا آخرین قطره ی خون دفاع کرد. اما هنگامی که او زخم ها و تلفات خود را برآورد می کند، هنگامی که بیلان مبارزات قهرمانانه ی خود را می سازد، که مردم شاد صدها سال بعد، به عنوان یکی از بهترین کتاب های تاریخ از آن یاد خواهند کرد. - وقتی که او نتیجه این پنج سال را محاسبه می کند، آنگاه می تواند با لبخند تحقیر آمیزی پیشنهاد دشمنان را درباره برآورد

این محاسبه در کتاب خط بزند. این برآورد هنوز تمام نشده و تازه شروع شده است. ما سه سال است که برای یک زندگی عریان می جنگیم، اما اکنون می توانیم کار خلاقانه را شروع کنیم و آن را در شرایطی آغاز می کنیم که برآیندهای مبارزه برای یک وجود عریان هنوز غالب است. هزینه های این مبارزه هنوز جبران نشده است، اینها عیب های اصلی عملکرد ما هستند. ما هزینه ی جنگ های امپریالیستی و داخلی را برای سال های متمادی خواهیم پرداخت، و قحطی ۱۹۲۲. - این آخرین صورت حسابی نیست که گذشته ی خونین به ما ارائه کرده است. جنگی که سرمایه داری جهانی به صورت مسلحانه علیه ما به راه انداخت، با شکست آن تمام شد. اما اگر کسی به این مناسبت گفت که سرمایه داران جهان احمق هستند، آنها در جنگی با ما درگیر شدند، که می بایست به شکست آنها ختم شود، آنگاه سران سرمایه به این مرد باهوش پاسخ می دهند: "فقر و گرسنگی، شما نیروهای پرولتاریا روسیه را از بین برد. این پیروزی ما بود و به همین دلیل ارزش داشت با شما به صورت مسلحانه بجنگیم. شما به این دلیل وارد نبرد شدید تا به جهان نشان دهید که انقلاب پرولتاریا بهتر از بورژوازی می تواند از عهده ی ویرانی باقی مانده از جنگ بریاید. می خواستید نمونه ای برای بازسازی جهان بر پایه های جدیدی باشید، اما ما شما را به خونریزی مجبور کردیم، شما را مجبور به انداختن آن آهن و سربی از گلولی توپ ها در هوا کردیم، که شما می توانستید برای کارهای اقتصادی از آن استفاده کنید. ما شما را مجبور کردیم در عرض ۳ سال ارتش ۵ میلیونی بسازید، پوشاک و غذا به افرادی بدهید که نه شخم می زنند و نه بر روی دستگاهی کار می کنند. ما شما را وادار به نابودی اقتصاد دهقانی کردیم، و شما اکنون تنگدست و تهی دست شده اید. این بهای پیروزی شما است. هنگامی که کارگر غرب به شمای ژنده پوش، به شما که در صورت گرسنگی مجبور به توسل به انسانیت دشمنان خود هستید، نگاه می کند، هنگامی که او می بیند که شما مجبورید برای این بجنگید تا سرمایه داران خارجی، که شما آنها را با نفرت از روسیه

بیرون کردید، مشتاق شوند برای استثمار شما به روسیه برگردند، آنگاه توده های کارگری اروپا، با ترس زیاد، از انقلاب روی برگردانند. آن وقت شبخ انقلاب نه تنها سرمایه داران را وحشت زده می کند، بلکه شبخ انقلاب کارگران اروپا را نیز می ترساند. آنهایی که از صورت مدوسا^{۱۲} هراسی نداشتند، آنهایی که از وحشت خونین نمی ترسیدند، اکنون این کابوس روی سینه هایشان غنوده است، که آنها بنا بود گرسنه بمانند، که آنها نیز می بایست رنج بکشند، همچون آنهایی که رنج کشیدند".

بورژوازی جهانی با ترس از تعلق های توده ی پرولتاریای اروپا پیش از ویرانی نجات نخواهد یافت، زیرا آنها، گردانندگان ورسایی سرنوشت بشر، محکوم به افزایش ویرانی اقتصادی در کشورها هستند، جایی که آنها هنوز تسلط دارند، تا از این طریق فقر پرولتاریای اروپا را افزایش دهند. برای بورژوازی به غیر از تسلط بورژوازی خویش، مابقی بسیار ترسناک نخواهد بود. این در حالی است که نظام سرمایه داری سیر نزولی خود را طی می کند و ما بسیار به آرامی شروع به رها شدن از آن می کنیم، در زمانی که تنها بخش های از پرولتاریای مسکو و پتروگراد شروع به زندگی نه چندان بهتری از کارگران برلین یا کارگران نساجی کمنتس^{۱۳} کرده اند، معدن کار دونتسک هنوز بسیار وخیم تر از معدن کار حوزه رور^{۱۴} زندگی می کند، که "اجرای سیاست" معاهدات ورسای آلمان بر اساس آن قرار دارد، و بنابراین بورژوازی آلمان مجبور به تغذیه از آن است.

اما هنگامی که آقای لوید جورج پس از شکست کنفرانس جنوا در مقابل مجلس سفلی روشن ساخت، که چرا دولت شوروی دعوت مهربانانه ی او را برای تسلیم در برابر سرمایه بین المللی رد کرده است، آنگاه مجبور شد بگوید: "دولت شوروی فارغ از تاثیر افکار عمومی نیست، و افکار عمومی روسیه در دست کارگران است و آنها خواهان بازگشت به

^{۱۲} در اساطیر یونانی - دختر فورسیس و ستو و فناپذیر. او می توانست هر کس به چشمانش خیره می شد، تبدیل به سنگ کند.

^{۱۳} یکی از شهرهای مهم صنعتی آلمان است که در ایالت زاکسن آلمان قرار دارد.

^{۱۴} بخشی از ناحیه کلانشهری راین - رور آلمان به شمار می آید.

نظام سرمایه داری نیستند". آقای لوید جورج در اشتباه بود، که بدون زور و فشار، شوروی با تسلیم موافقت می کرد، اما او کاملا درست می گفت، که کارگران روسیه خواهان بازگشت به نظام سرمایه داری نیستند. این نقطه قوت قدرت شوروی است و این نتیجه ی اصلی انقلاب اکتبر به عنوان یک انقلاب سوسیالیستی است. مخالفان ما، که با روش مارکسیسم بیگانه اند، درک بسیار ضعیفی از وضعیت روسیه دارند. حتی از آن که روح توده های مردم روسیه را به حرکت درآورد، ضعیف تر است. و آقای جورج لوید با گفتن این حقیقت درباره ی کارگر روسی، نمی توانست دلیل آنچه که خود بیان کرده بود را روشن سازد. هنگامی که نان نیست، هنگامی که ما به نام انقلاب از کارگر می خواهیم که با گرسنگی کار کند، به خودی خود واضح است که روح آنان مملو از شادی نیست و روسیه سوسیالیستی نسبت به آن تصویری که در تابلوها ترسیم شده بود، که قبلا در جشن یکم ماه می ارائه می شد، متفاوت تر به نظر می رسد. زنان کارگر، کارگران و کودکان پیرامون درخت آزادی نمی رقصند. آنها با ناامیدی بسیار در ساختمان های سرد می نشینند و به افکار ناگوار می اندیشند و می بایست با شجاعت بیشتری در تجمعات با دعوت به بردباری قهرمانانه، نسبت به [رفتن به سمت گلوله] سخنرانی کرد. در مارس سال گذشته، در سخت ترین روزهای قحطی، بنا بود در یکی از کارخانه های دینام سازی، در آن سوی پُست سیمونوفسکی سخنرانی کنم. منشویک ها و اس آرها مُلبس به رنگ محافظ غیر حزبی سخنرانی کردند و از کارگران پرسیدند که آیا اکنون حتی از دوران تزاری برایشان بدتر بوده است؟ و آنها کف زدند. وقتی که من شدیداً مخالفت کردم و با تلخی از کارگران پرسیدم که آیا آنها واقعا بازگشت به زیر یوغ بورژوازی تزاری را به گرسنگی و مبارزه بیشتر ترجیح می دهند، - برای لحظه ای سکوت حکمفرما شد. کارگری که مظهر نیازها و فقر توده های کارگری بود، سخنان آنها را قطع کرد. با شوریدگی عمیقی از من سوال کرد: "آیا شما نمی فهمید که ما نیازی به هیچ یک از منشویک ها و اس آرها

نداریم؟ وقتی که با آنها ابراز همدردی می کنیم، می دانیم که راه ما از راه آنها جدا است؛ اما می دانیم دستگاه شوروی بوروکراتیک و نامطلوب است و ما به شما سخت می گیریم، زیرا می دانیم، وقتی فریاد بزیم، دوباره چیزهای کوچکی برای بهبود وضعیت پیدا می کنیم. ما به سرمایه داران اجازه ورود نخواهیم داد، اما با ما به سالن غذا خوری کارخانه بیاید و سوپی که امروز برای نهار خوردیم را امتحان کنید" و هنگامی که من با آنها به سالن غذاخوری کارخانه رفتم، در آنجا تجمعی برگزار نشد، بلکه گفتگوی صمیمانه و ساده ای با کارگرانی بود، که سختی های باور نکردنی و رنج های زیادی را متحمل شده بودند، اما زمانی که همه چیز درست شود، به قطع و یقین می دانند، که نمی خواهند به نظام سرمایه داری برگردند. اگر با کمک سرمایه جهانی امکان پیروزی بر قدرت شوروی وجود داشت، آن وقت سفیدها می توانستند بر روی شمشیرهایشان بنشینند، اما نمی توانستند هیچ گونه تولیدی را ایجاد کنند. طبقه ی کارگر روسیه به افکار بزرگی می اندیشید. او به پیروزی بر سرمایه می اندیشید. او این تفکر را در تاریخ با حساب های خون دل خود به شایلاک^{۱۵} می پرداخت و آن را بیشتر پرورش داد. همانطور که آنها "آزادی داد و ستد" سر می دادند، وقتی که امکان دریافت نان در روستا وجود داشت و اجازه ورود به واحدهای نظامی غله نمی دادند. به محض شروع سیاست جدید اقتصادی [نپ]، حدس و گمان ها درباره ی اینکه آیا نپ روسیه را تحت سلطه ی سرمایه نخواهد برد؟ پایانی نداشت، و این حدس و گمان ها پایانی ندارد. شاعران انقلابی مختلف – که در سال های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ کمونیسم را به دلیل نبود آزادی نشستن در کافه ها نفرین می کردند، و اکنون شعرهای مالیخولیایی می نویسند که روسیه اندوهگین چقدر زیباتر بود، که در آن حتی لذت های استتیک را نیز جیره بندی می کردند، – به وضوح منعکس کننده ی خلق و خوی پرولتاریا نیستند. کارگران، مردمی واقعی، و مردمی با حقایق سخت هستند. آنها

^{۱۵} آنتاگونیست نمایش تاجر ونیزی

می دانند، که گذار از کمونیسم جنگی به سیاست اقتصادی جدید، که در آن بورژوازی بیرون آمده از نفتالین در شهر خودنمایی می کند و این گذار به معنای خروج از بهشت کمونیستی نیست. این بهشت تنها در رویاهای ما وجود داشت، و حتی یک روز در گوشت و خون جریان پیدا نکرده است، توده های کارگر در ضروریات ثابت زندگی بسیار آگاه هستند، و در مورد آنچه که نیاز است، توافق دارند؛ هر دودکش کارخانه ای که دود از آن بلند می شود، و هر لقمه نان اضافی، که اکنون کودک کارگر دریافت می کند به لطف سیاست جدید اقتصادی است، فضیلت کارگر به حساب می آید. اما اگر این توجه واقع گرایانه به ضرورت، دلیلی بر رشد واحدهای پیشاهنگ پرولتاریا باشد، آن هنگام نگرانی درباره مسیری که اکنون در آن قرار داریم، به پشتوانه ای برای پیروزی ما بدل خواهد شد. پرولتاریای روسیه تنها تا زمانی با سیاست جدید اقتصادی موافقت خواهد کرد که در سیاست جدید اقتصادی دولت شوروی باقی بماند و به سیاست قدیم اقتصادی سرمایه برنگردد. اگر ما به کمک سیاست جدید اقتصادی، حتی امتیازاتی به سرمایه بین المللی بدهیم، و بخش قابل توجهی از کارخانه ها را اجاره دهیم، پایه های اصلی را حفظ کنیم، کارگران کارخانه ها را که در روستاها پراکنده شده اند، دوباره جمع کنیم، اگر دولت شوروی به طور جدی این مسئله را به یاد آورد که دولت طبقه ی کارگر است، در سیاست جدید اقتصادی برای حفظ منافع آن موفق خواهد شد، آنگاه سال های آینده، سال های بسیج طبقه ی کارگر خواهد بود، سال های تقویت بیشتر روسیه شوروی و حزب کمونیست خواهد بود. اما حدود امتیازات ما با حدود احساس کارگران تعیین می شود، که نه تنها تسلیم شدن جایز نیست، بلکه "ترمز کشیدن در سراسی" که سمینا ویخاتسی^{۱۶} بسیار به آن علاقه داشت نیز جایز نیست.

^{۱۶} گرایشی ایدئولوژیک و سیاسی که در دهه ی ۱۹۲۰ روسیه بعد از موج اول مهاجرت به وجود آمد، و طرفداران زیادی در شوروی داشت. این نام برگرفته از مجموعه مقالات "مراحل تغییر" است که در سال ۱۹۲۱ در پراگ منتشر می شد و در آن ایده ی اصلی این جریان شکل گرفت. سمینا ویخاتسی از آشتی و همکاری با روسیه شوروی حمایت می کرد، آنها مواضع خود را با این واقعیت که قدرت بلشویکی "دگرگونی اساسی کرده است" و در راستای منافع ملی روسیه عمل می کند، جهت می دادند.

انقلاب روسیه - اولین انقلاب کارگری در یک کشور عقب افتاده ی دهقانی است. اگر در حال حاضر، ادامه انزوای روسیه شوروی ما را وادار به ترکیب سرمایه داری با ساختمان سوسیالیسم کند، الزام به این ترکیب به دلیل ویژگی دهقانی کشور و تضعیف نیروهای اقتصادی آن، با قانون شدیدتری همراه می شود. این ترکیب، البته، برای افرادی با الگوهای های تاریخی، افرادی که دانش تاریخی آنها محدود به تاریخ باستان، قرون وسطی، جدید و معاصر است، پارادوکسیکال به نظر می رسد. به طور متناقض می توان گفت که تاریخ چیزی جز ترکیب نمی شناسد، و ویژگی نابی در آن وجود ندارد و اگر پروفیسورها افرادی از نوع احمق ها نبودند، آنگاه احتمالاً، بین پروفیسورها بوهر و مایر^{۱۷} منازعه ای روی نمی داد: آیا در یونان و روم اقتصاد پولی یا طبیعی وجود داشت، بنابراین، هم اقتصاد پولی و هم اقتصاد طبیعی همزمان وجود داشته است. اما از آنجا که پروفیسورها احمق هستند، پس ما مجبوریم با پروفیسورهای منشویک بحث کنیم، با دان ها^{۱۸} و مارتوف^{۱۹} ها در مورد اینکه آیا می توان در دیکتاتوری پرولتاریا ترکیبی از سوسیالیسم و سرمایه داری را آغاز کرد، منازعه کنیم. ممکن است، چون وجود دارد، درباره ی فرصت های آن برای سال های متمادی نه با دان ها و مارتوف ها، که مشکل بزرگی ایجاد نمی کنند، بلکه با تراست های سرمایه داری که سعی می کنند ما را خفه کنند و ما سعی خواهیم کرد از کار آنها برای ساختمان سوسیالیستی خود استفاده کنیم، بحث خواهیم کرد.

^{۱۷} اقتصاددانان و تاریخ دانان اقتصادی آلمانی، نماینده های مکتب تاریخی جدید (جوان) در اقتصاد سیاسی

^{۱۸} فتودور ایلچ دان، از رهبران و نظریه پردازان منشویسم، عضو دومای دولتی اول و دوم، از سازمان دهندگان اصلی اعتصاب کارگران نساجی در سال ۱۸۹۶، بعد از انقلاب به نمایندگی از منشویک ها، در سلسله سخنرانی هایی سیاست های لنین را مورد انتقاد قرار داد. پس از شورش کرونشتات دستگیر و به زندان انداخته شد و بعد از اعتصاب و اعتراضات بین المللی در سال ۱۹۲۲ به اروپای غربی تبعید شد.

^{۱۹} ژولیوس مارتوف، یار و هم‌رزم لنین قبل از انشعاب، در کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که با مشارکت وسیع مارتوف سازماندهی شد بین او و لنین انشعاب رخ داد. از این پس طرفداران لنین را بلشویک و طرفداران مارتوف را منشویک خواندند.

انقلاب به دهقان آنچه را می خواست، داده است. هنوز به کارگران اجازه نداده است به اهدافشان برسند، زیرا اهداف طبقه ی کارگر نه تنها پیروزی بر سرمایه داری بلکه سازماندهی زندگی بر اساس اصول جدید سوسیالیستی نیز است.

کسی که نتیجه می گیرد که انقلاب روسیه بورژوازی شده است، و بنابراین ما سرمایه داری را خواهیم ساخت، مانند پروانه ای است که تنها یک روز زندگی می کند و بنابراین "سه کلمه در زبان یونانی" "کارها و روزهای او تنها به صبح و عصر یک روز کاهش می یابد". در تمام انقلاب های مدرن، که از انگلستان آغاز شد، طبقه کارگر پرچم سوسیالیسم را برافراشته است. ما از نسل آن کارگرانی هستیم که طبق کتاب مقدس تمایل به استفاده عمومی از زمین را در جریان انقلاب انگلیس مطرح کردند، که فرد گرایی بورژوازی و سرمایه داری انگلیس از آن به وجود آمده بود، سپس از شهر خارج و زمین های بایر را شخم زدند. در ابتدا به آنها خندیدند، سپس آنها را کشتند، پراکنده و اعدام کردند، اما آنها مبارزه کردند تا زمین متعلق به همه باشد. هنگامی که در کوه جورج مقدس^{۲۰} جمع شدند، مورد حمله انبوهی از جمعیت قرار گرفتند. ژنرال فرواکس، فرمانده نیروهای جمهوری انگلیس، به تماشای این افراد غیر عادی رفت، آنها را متقاعد کرد تا از این کار دشوار دست بردارند، اما آنها پاسخ دادند: "خدا قلب ما را روشن کرده است، تا بدانیم، که زمین برای آنکه شما ارباب باشید و ما برده خلق نشده است". رهبران آنها، ویستاندی و دیگران، مجازات شدند. سربازان بورژوازی خانه های آنها را تخریب کردند و پارلمان این اقدامات را تصویب کرد. ما از نسل آنهایی هستیم که در زمان انقلاب کبیر

^{۲۰} همچنین به کانال سنت جورج نیز مشهور است، تنگه ای مابین ایرلند و ولز است.

فرانسه تلاش کردند چرخ تاریخ را فراتر از مرزهای جمهوری بورژوازی به حرکت در آورند. آنها درباره برشور های کائوتسکی چیزی نمی دانستند، و مارتوف و دان را پیش بینی نمی کردند، و از آنها در تمام تاریخ رهنمود، تنها خاطره ای مبهم باقی مانده است. آنان را در تاریخ تحت نام "دیوانگان" نام می برند، اما آنان آتش روح مناطق پاریس، شعله ی انقلاب فرانسه بودند. ما در خون آن توده های کارگری زاده شدیم، که از لویی بلان^{۲۱} اطلاعات نکردند و در روزهای ژوئن با آتش کاوینیاک^{۲۲} تیرباران شدند. پدران ما کمونارهای دیوانه ای هستند، که در سال ۱۸۷۱ در فرانسه دهقانی، تنها در پاریس پرچم سوسیالیستی را برافراشتند.

وقتی که پنج سال است نه تنها به کمک سخنرانی ها، مقالات و بروشورهای انترناسیونال دوم و دو و نیم و به کمک جنگی سه ساله، با مدد توپخانه ی سنگین سواره نظام مسیحی، مطبوعات بورژوازی تمام جهان، کلیساهای سراسر جهان، با استفاده از گرسنگی، وبا و حصبه سعی داشتند باری بر شانه های ما بیندازند و وقتی که تمام این اقدامات در طول پنج سال بر علیه ما انجام شده است، پس از همه ی اینها از ما می ترسند و به ما تهمت می زنند، با این حال، مجبورند ما را به کنفرانس صلح دعوت کنند، اگر چه ما تمام زخم ها، بدبختی ها، امراض و ضعف های خود را می دانیم، ما به روح اجدادمان که در نبردی نابرابر جان باختند متوسل می شویم و می گوییم: "ما آن را آغاز کرده ایم و آن را به پایان می رسانیم. شما جان خود را از دست دادید، و ما جان زجر کشیده ی شما را به کشور منتقل خواهیم کرد، جایی که برای مردم مقدس خواهد بود".

^{۲۱} عضو دولت موقت و خواستار ایجاد کارگاههای تعاونی مستقل و سایر طرح های سوسیالیستی در دولت بود، اساس سوسیالیسم او ایده ی «کارگاههای عمومی» بود و در مورد توسعه روند تاریخی، بر ایده های سن سیمون تکیه داشت.

^{۲۲} لویی اوژن کاوینیاک، ژنرال فرانسوی و از سازمان دهندگان اصلی قتل عام کارگران پاریس در قیام ژوئن ۱۸۴۸

لوید جورج در یادداشت خود در کنفرانس ورسای در مارس ۱۹۱۹ گفت: "انقلاب جهانی تازه آغاز شده است"، و ما به بورژوازی جهانی در پنجمین سالگرد انقلاب اکتبر پاسخ می دهیم: "انقلاب جهانی هنوز به اتمام نرسیده است".

هنگامی که ما از کنگره خلق های شرق باکو بازمی گشتیم در ایستگاه ناورسکی در قفقاز سفیدها به ما حمله کردند. یک قطار زرهی به کمک ما آمد. هنگامی که سفیدها عقب نشینی کردند، با یگان قطار زرهی صحبت کردیم. کارگرتوپچی ساختار داخلی قطار را به من نشان داد. در یک اتاق فولادی گرفته، در حالی که به توپی تکیه داده بود، ناگهان رو به من کرد و پرسید: "انقلاب جهانی کی پیروز خواهد شد، رفیق؟ ما خیلی خسته ایم". از آن زمان دو سال می گذرد. نمی دانم اکنون خدمه توپخانه قطار زرهی کجا منتظر انقلاب جهانی است: آیا در نبرد با لهستانی ها، با ورنگل^{۳۳} یا با راهزنان جان خود را از دست داده است، یا در حال نگهداری توپخانه در قطار زرهی است، یا ممکن است با تنگدستی از جنگ برگشته باشد و در جایی در یک کارخانه کار می کند. برای وی سخت است، اما او دیگر منتظر انقلاب جهانی نیست، بلکه برای آن تلاش می کند، برای اینکه هر روز وجود روسیه شوروی، فعالیت بزرگی برای انقلاب جهانی است. انقلاب ادامه دارد: نه در سر و صدای پرچم ها و غرش توپ ها در جنگ داخلی. بودیونی^{۳۴} اسب ها را در راین آب نمی دهد، واحدهای فارغ التحصیلان سرخ دیگر در خیابان های پاریس برای کمک به کارگران مبارزه نمی کنند. اما چه کسی توانایی شنیدن دارد - در آن فعالیت مهندسان انقلاب به گوش می رسد. سرمایه داری خود این کار را انجام می دهد، او برای جنگ های داخلی آینده سنگر می سازد. او آنها را در برلین، پاریس، لندن، در روستاهای بین النهرین، در خیابان های کلکته، بمبئی، شانگهای و توکیو می سازد. افرادی که مغزهای

^{۳۳} پیتر نیکلایوویچ ورنگل، از فرماندهان محبوب تزاری در سرکوب قیام های مردمی و جنگ جهانی اول. فرمانده ارتش سفید و فرمانده ارتش ارتش روسیه در جنوب روسیه تا سال ۱۹۲۰.

^{۳۴} سیمون میخایلوویچ بودیونی، فرمانده مشهور و قهرمان محبوب شوروی، فرمانده اولین سواره نظام ارتش سرخ در طول جنگ داخلی، یکی از سازمان دهندگان سواره نظام ارتش سرخ، یکی از اولین مارشال های اتحاد جماهیر شوروی، وی در سال های اول جنگ دوم جهانی نیز استراتژیست جنگ بود.

کوچک و قلب های ترسویی دارند، تنها حرکت اتومبیل هایی را در پوتسدامر پلاس در برلین و پیکادیلی در لندن می بینند، اما لوید جورج، پوانکاره، لرد رادینگ می دانند اوضاع از چه قرار است؟ حق با لوید جورج است هنگامی که می پرسد: "چه کسی باور دارد که روسیه در خاموشی شاهد گرسنگی و فلاکت فرزندان خویش است و چگونه صلح در اروپا خواهد بود هنگامی که قحطی در روسیه وجود داشته باشد؟" روسیه شوروی، شاید، پیش از آنکه اکثریت پیروز پرولتاریای اروپا سالگرد انقلاب را با ما جشن بگیرند، بیش از یک سالگرد دیگر را جشن بگیرد. اما هر سال وجود ما این شانس را تقویت می کند که سرباز ارتش سرخ روسیه به کاهش رنج های زایمان سوسیالیسم در اروپای صنعتی کمک کند.

اگر فقط بتوانیم زنده بمانیم و حداقل اقتصاد دهقانی را توسعه دهیم، آنگاه سرنیزه و لقمه نان ما دوره ی رنج پرولتاریای اروپا را کاهش خواهد داد، و به نوبه ی خود به ما، کشور موژیکی، کمک می کند که در نیمه راه متوقف نشویم.

ما از دریای خون، از دریای اشک گذشتیم. ما اولین پرولتاریای جهان و اولین حزب پرولتاریای جهان هستیم که ترس از حمله، عقب نشینی، ترس از تفکری که ایجاد کرده ایم و ترس از کسانی که کشتیم، دست بر داشته است. یکی نوشت که خاکستر روسیه شوروی است که هنوز اروپا پر آب و رنگ است. این را یک انقلابی خسته نوشته است، که چندین هفته در اوقات فراغت اروپایی استراحت می کرد، در استراحت متوجه نشده بود که این بورژوازی اروپا است که دارای افکار کثیف و خاکستری است و تمام خورشیدهای خاموش شده است. روسیه شوروی، کثیف، فرسوده، ژنده، در شل هایی با واگن های شیشه ای شکسته شده است، با این اوصاف، خاستگاه یک زندگی جدید است. در داستان [ویکتی] ورسایف در "بن بست" زن منشویکی، مملو از انزجار از روسیه ی ژنده، کثیف و خونین به صورت پریشانی ناله و زاری می کند، و حتی اگر ما کشته

شویم، باز در آسمان های تاریخ خواهیم درخشید و هیچ کسی باور نخواهد کرد که ما در آن عمل خونینی که انجام دادیم، کثیف بودیم. هنرمند حقیقت کامل را گفت. پزشک به زایمان کودک کمک می کند. دستان و ردایش به خون آلوده می شود، اما او به کودک کمک می کند در نور الهی ظاهر شود. کودکان بدون پزشک زاده می شوند، اما جهان جدید بدون انقلاب زاده نمی شود. ایپولیت تن، دارای هیپو کندریا [خود بیمار انگاری]، پسر، اکنون کتاب "درباره انقلاب فرانسه" را با علاقه ی وافری می خوانیم، اما می خندیم. اینجا چهره ی ما را را خراب کرده است، با نوشتن اینکه او یک سفلیسی بوده، اگر چه گناه ما را سفلیس نبود. اما سفلیس اختراع شده برای تمسخر انقلاب فرانسه استفاده شد. با این وجود، به عنوان طلوع یک دوره ی تاریخی جدید در تاریخ ثبت شده است و کثافتی که انقلاب اکتبر مانند هر انقلاب دیگری غرق در آن شد، فروکش خواهد کرد. حتی از گنداب آن برای بارآوری زمین های حاصلخیز استفاده خواهد شد، و چاودار در زمین های روسی با شخم های انقلاب رشد خواهد کرد، انقلاب زغال سنگ کارخانه ها را که از معادن عمیق مردم زحمتکش روسیه استخراج می شوند، تامین خواهد کرد.

این مقاله ترجمه ای است از عنوان:

**Карл Радек.
ЧТО ДАЛА ОКТЯБРЬСКАЯ РЕВОЛЮЦИЯ.**